

## سخنی با کارگران ذوب آهن اصفهان

کارگران ذوب آهن اصفهان در چند روز اخیر قفل سکوت را شکستند و در سطحی گسترده با شمار چند هزار نفری علیه وضعیت روز خویش دست به اعتراض و اعتصاب زدند. نفس شروع اعتصاب، به ویژه با این وسعت، کثرت و خروش، تابش پرتوی هر چند کمرنگ بر تاریکی زار رکود و سکوت دو ساله جنبش کارگری ایران است. جنبشی که تا آستانه 1400 هر سال 4000 تا 6000 اعتصاب را از درون خود می زاد و در مقابل صاحبان سرمایه و دولت درنده اسلامی سرمایه داری می آراست، اما با صدای «زن، زندگی، آزادی» از صدا افتاد، خاموش و منفعل گردید، توده بانی و باعث و راه انداز آن اعتصابات، خیزش ها در آن سال، موج طغیانی را پیش روی خود دید که افراد، کشتگان، اسیران، به سیاهچال افتادگان، مصدومان، معلولان، همگی فرزندان دختر و پسر، نسل جوان طبقه او بودند، اما حرف هائی بر زبان می راندند که گر چه حق طبیعی و بدیهی آنان بود، نشانی از هیچ میزان بار طبقاتی کارگری، ردی از ضدیت و تعارض با سرمایه داری، ظرفیتی برای حمل اعتراض و میداننداری متحد طبقه او علیه ریشه های واقعی دردها، رنجها، سیه روزی ها نداشت. سلسله جنبانان 6000 اعتصاب در سال، این خیزش را دیدند و در شرائطی دیدند که خود مقهور کوبنده ترین بن بست ها بودند. بن بست شکست آمیزی مبارزات پیشین، ورشکستگی گریزناپذیر رفرمیسم سرمایه آویز راست و چپ، بن بست عزیمت از همیشه کارگر ماندن و باور به جاودانگی بردگی مزدی، بن بست تلاش برای حل مشکلات معیشتی و زندگی ذلتبار برده وار در حصار ماندگاری سرمایه داری، جنبش کارگری پشت این بن بست کوبنده می فرسود و کارگران در آن وضع یارای اثرگذاری رادیکال بر «زن، زندگی، آزادی» را در خود نیافتند، آمیختن با آن را نیز خلاف عقل اولیه و خودپوی طبقاتی به حساب آوردند. ضرب منفی در مثبت مطابق معمول منفی زائید و طومار همان میزان اعتراض، اعتصاب، نقش بازی نیز در هم پیچیده شد. در طول این مدت آنچه رخ داد، سوای مورد خاص کارگران پیمانی نفت و اخیرا فولاد اهواز شاهد هیچ میداننداری مؤثر دیگری از سوی توده کارگر نبودیم. اعتصاب گسترده و پرشور چندین هزار کارگر همزنجیر در ذوب آهن اصفهان از این لحاظ واجد اهمیت است و امید می رود که سرآغازی بر شروع موج تازه ای از کارزارها، طغیان ها، اعتصابات باشد. انتظار هر کارگر دردمند، هر فعال جنبش کارگری یقینا این است، اما آنچه همزمان ما در ذوب آهن از خود به نمایش گذاشتند، شوربختانه نه فقط هیچ بارقه ای از بن بست شکنی، رفرمیسم ستیزی، فاصله گیری از سرمایه آویزی بر جبین نداشت که بالعکس، حکایت پسرفت و باختن نرد عشق به طواف هرچه زاهدانه تر کعبه قدرت سرمایه داری بود. تصریح کنیم که از ذوب آهن اصفهان، مبارزه کارگران در این غول سترگ صنعتی، عظیم ترین مجتمع تولید فولاد خاورمیانه صحبت می کنیم. هلدینگ عظیم الجثه ای که بیش از 18000 کارگر را استثمار می کند و سود خالص سالانه اش در 1399 مرز 4 تریلیون تومان را پشت سر نهاده است. چند هزار کارگر از میان این 18000 نیروی کار شاغل این مجتمع، زیر فشار مشکلات کوبنده و فرساینده معیشتی دست به اعتراض زده اند. مطالبات آنان اجرای طرح طبقه بندی مشاغل!!، همسان سازی حقوق با سایر شرکتهای فولادی!!، افزایش دستمزد متناظر با نرخ تورم!! 4 و بالاخره حق ایجاد «تشکل مستقل» است!!.

آنچه کارگران ذوب آهن زیر نام خواست های خود با شروع اعتصاب 11 آذر طرح کرده اند، از جنس همان مطالباتی است که کل کارگران ایران از صد سال پیش تا امروز، گاه افزونتر و گاه نازلتر، شالوده هر جدال، اعتراض، اعتصاب ساخته اند و پرسش بنیادی از این همزمان و همزمان از کل توده چند ده میلیونی طبقه کارگر این است که چرا و به چه دلیل باید به این نوع خواسته ها آویزیم؟! مگر تا حال از این شکل مطالبه پردازیها، حاجت خواهیها چه خیری دیده ایم، کدام تقلیل حقیر و ناچیز را در فشار فزاینده و سهمگین فلاکتها، گرسنگیها، بی سرپناهی ها و بدبختی های خویش پدید

آورده ایم؟! چرا باید صدر و ذیل انتظارمان تحقق این سنخ مطالبات باشد؟! اصالت!، منشأ تقدیر!، شأن نزول! قفل زدن زندگی به این شکل حاجت خواهی ها و سپس التجا به درگاه قدرت سرمایه داران یا دولت سرمایه، برای استجاب آنها!! از کجا، کدامین آسمان نازل شده است؟! آیا وقت آن نرسیده است که برای لحظه ای به پرسشی چنین اساسی، حیاتی، سرنوشت ساز، جهانشمول، تاریخ محور فکر کنیم؟! بگذارید صریح تر و بی پرده تر با هم وارد گفتگو شویم. اگر سؤال بالا را جدی گیریم، حتی عقل خودپوی فرا جوشیده از زندگی کارگری ما کوبنده و غضبناک، در گوشمان نهیب خواهد زد که معنای زمینی لیست کردن این نوع خواست ها فقط یک چیز است. اینکه پیمان بسته و اراده کرده ایم تا برای همیشه، نسل بعد از نسل، تا دنیا، دنیا است برده ذلیل، مفلوک، مقهور و زیون سرمایه باقی مانیم!! همیشه کارگر بودن، ابدالدهر برده مزدی ماندن را سرنوشت محتوم خود و کل نسلهای آتی خود بینیم، آن را باور کنیم، برای جاودانگی آن دست به فداکاری بزنیم!! بیان این مطالبات نفیر عهدبندی اشتیاق آمیز با وحوش سرمایه دار است که که نظم اختاپوسی بشرستیز سرمایه داری را میثاق هستی خویش بینیم، پاسدار رفاه خود شناسیم، استثمار شدن توسط سرمایه، ساقط بودن از هرگونه دخالت در سرنوشت کار، زندگی و حاصل کار خود را موهبتی بزرگ بشماریم. قفل زدن زندگی به لیست مطالبات بالا، به خواستهائی از این دست، انتظاراتی از این جنس، در عالم واقع حائز هیچ معنای دیگری نمی باشد. مگر جز این است که با پیش کشیدن این مطالبات، به کارفرمایان، سرمایه داران و دولت سرمایه اعلام می داریم که سقف آرزوی ما داشتن لقمه ای نان برای ادامه برده مزدی بودن است؟! خواستار ابدیت کارگر بودن، مزدبگیر بودن، فروشنده نیروی کار بودن، استثمار شدن، از کار خود جدا بودن، از تسلط بر سرنوشت کار و زندگی خویش ساقط بودن هستیم. این را می خواهیم و برای تحقق این انتظار احتیاج به لقمه ای نان داریم تا زنده بمانیم، کار کنیم، تولید نمائیم، کوه رفیع اضافه ارزش ها را بیافرینیم، سرمایه های طبقه سرمایه دار را کهکشانی تر سازیم، پایه های ماندگاری سرمایه داری را آهنین تر گردانیم، شالوده قدرت، استیلا، حاکمیت نظام بردگی مزدی را پولادین تر کنیم و در قبال کل اینها، این تعهدها، تضمین ها، وفاداری ها، تنها خواست، یگانه انتظارمان آنست که کفی نان برای امرار معاش و ادامه زنده ماندن داشته باشیم. معنای زمینی انجماد در این مطالبات، بسنده کردن به این خواستها، رضایت به حصول این انتظارات، سوای این هیچ چیز دیگر نیست. چند هزار کارگر ذوب آهن اصفهان، کارگرانی که طبق گزارش رسمی شرکت، 3 سال پیش 4 تریلیون تومان، بر پایه بهای دولتی ارز، بالغ بر یک میلیارد دلار امریکا، فقط اضافه ارزش و سود خالص تحویل وحوش سرمایه دار و دولت سرمایه داده اند. کارگرانی که تولید سالانه کلاف آهن آنها از مرز 127000 تن عبور کرده است، با این حجم عظیم تولید سالانه سود و سرمایه برای طبقه سرمایه دار پس از سالها سکوت، قله انتظاراتشان این است که کمتر از همزنجیران خود در سایر کمپانی های فولاد مزد نگیرند!! میزان مزدشان از آنچه در سالهای پیش بوده است کمتر نشود!!، «طرح طبقه بندی مشاغل» نسخه پیچی درنده ترین حاکمان سرمایه شامل آنان گردد!! و از همه فاجعه بارتر و ذلت آمیزتر اینکه دولت سرمایه به آنها اجازه دهد تا امامزاده ای موسوم به اتحادیه بسازند و از درون آن، برای همیشه کارگر ماندن و تا ابد برده مزدی ذلیل زیستن، با اربابان سرمایه و دولت سرمایه داری وارد راز و نیاز برده وار شوند!!،

پرسش خود را یک بار دیگر تکرار می کنیم؟ آیا خواست ها و مطالبه گریهای تا کنونی ما سوای آنچه در اینجا تصریح شد، هیچ معنای دیگری دارد؟ پرسش مهم، متصل و حیاتی تر بعدی این است که چرا در مبارزات، اعتراضات، به گاه طرح انتظارات، مطالبات، از حجم کهکشانی کار، تولید، آنچه در طول سال، طی دهه ها، قرن ها، نسل ها آفریده ایم، سرنوشت این همه کار و تولید و آفریده های خود، هیچ کلامی بر زبان نمی آریم؟! چرا در این گذر به تمام و کمال اسیر سکوت هستیم؟! چرا یک بار هم که شده حاضر نیستیم از آنچه بر سر محصول کار و تولید سالها، دهه ها، نسلهای

متوالی ما رفته است هیچ سخنی بر زبان آریم؟؟!! می دانید چرا؟ دقیقاً به همان دلیلی که در بالا آمد، زیرا سرمایه شدن بیش از 95% حاصل کار، درد و رنج، زحمت و شرارت نسل بعد از نسل طبقه خود را حق مسلم، الوهی، آسمانی، بدون چون و چرا و یقینی سرمایه داران آدمخوار، ددمنش و کفتارصفت می بینیم. آن قدر که ما کارگران تسلط صاحبان سرمایه بر کار، محصول کار و زندگی خویش را حق یقینی آن وحوش می دانیم، قطعاً خودشان - حداقل در این سطح - نمی دانند. سرمایه اساساً اما بسیار کاتولیک تر از سرمایه، منجیان چپ نمای طبقه ما در لباس صدر حزب، رئیس اتحادیه، فعال کارگری ویتزین نشین احزاب و سندیکاها، اگر نه صریح اما ضمنی، اگر نه عیان اما رمزآگین، اگر نه در کلام اما عملاً و از ورای برنامه های حداقل و حداکثر، راهبردها، راهکارها، شب و روز در شعور ما خوانده اند و نواخته اند که ما آفریده شده ایم تا کارگر باشیم، همیشه برای سرمایه داران کارگری کنیم، برده مزدی بودن، فروشنده نیروی کار بودن تقدیر هستی ما است و در این گذر هرگاه به بن بست می رسیم، هر وقت ادامه کارگر ماندن و برده زیستن سخت ناممکن می گردد، فوری راه دستکاری ماشین دولتی روز، آوردن و بردن رژیم ها یا تغییر الگوهای نظم سرمایه داری را دنبال کنیم، بیش از این دست به هیچ کاری نزنیم. از این جا به بعد «فاخلع نعلین!!» این به راستی برای ما وحشتناک ترین مذهب شده است. ایمان به قداست و ماندگاری سرمایه داری وقیح ترین، مخوف ترین، مهلک ترین، طاعونی ترین مذهب، دین، آئین و شریعت ما گردیده است. اگر نه همه ما، اما به یقین بالای 80% ما از جنایات «دولت دینی» می گوئیم، از شدت استثمار، فشار ستمکشی، طغیان سبعیت ها و بربریت ها توسط دولت دینمدار و شریعت سالار شکوه می کنیم، بعضاً و شاید وسیعاً بحث «اسلام سیاسی»!! را پیش می کشیم و از نقش آن در تحمیل سیه روزی های انفجارآمیز بر زندگی خود فریاد سر می دهیم. مذهب، هر شکل مذهب و به طور خاص اسلام یقیناً سیه مهلک، افسونی تباهی آفرین، افیونی جنون آور، ساز و برگ و سلاح قدرت طبقات حاکم و در عصر ما طبقه سرمایه دار، نظام بشرستیز سرمایه داری است. در این جای هیچ شکی نیست. اما مذهب، شریعت، دین، آیینی که در عصر ما، از صدها سال پیش تا امروز شیرازه هستی ما توده های کارگر دنیا را دستخوش عظیم ترین طاعون ها و توحش ها ساخته است. شریعت برده مزدی زیستن، همیشه کارگر ماندن، آویختن کل خواست ها، آرزوها، اهداف، افق ها، ارزش های اجتماعی، موازین حقوقی، تعابیر آزادی، اختیار، حقوق، اعمال اراده و همه چیز به اصل فروشنده نیروی کار بودن، کارگر سرمایه بودن و زندگی برده وار کارگری در سیطره استیلا سرمایه داری است. این مذهب است که زهر آگین ترین، بشرستیزترین، سرطانی ترین، تباهسازترین مذهب و ام الفساد دهشت آفرین عصر و ارض است. شریعت و دینی که اکنون ما را در آستانه سقوط کامل از هستی قرار داده این مذهب و شریعت و آئین است. مذهبی که ما را در خود چنان منحل، منجمد و فسیل ساخته است که برای هر تغییر در زندگی خود، برای رفع هر میزان خطر گرسنگی، برای عقب راندن هر میلتر مخاطره مردن از فقر و فلاکت، برای تضمین نازل هر مقدار زنده ماندن، هر نفس کشیدن، خود را، مجبور، مقهور، موظف، مکلف و مؤمن سر تا پا خالص روی نهادن به همان قدرتی می بینیم که دقیقاً سرچشمه کل استثمار، فلاکت، بی حقوقی، ستمکشی و همه سبعیت و سیه روزی های آوار بر سر ما است، خود را مجبور و مکلف می بینیم که به سرمایه داری آویزیم، از کارگر ماندن خود عزیمت کنیم، از وفاداری مطلق به برده ماندن خود شروع نمائیم، از نظام بردگی مزدی تقاضای گشایش کنیم، حل کل مشکلات زندگی خویش را از سرمایه داری بخواهیم، به آستان سرمایه دخیل بندیم و در این آستان بساط نذر و نیاز و الحاح پهن کنیم، همان سرمایه داری، همان نظام بشرستیزی که بانی و باعث و منشأ و محل زایش و رویش و انکشاف و انفجاری شدن کل بدبختی ها و سیه روزی ما است. این مذهب به طور واقعی فاجعه بارترین مذهب تا کنونی روئیده در تاریخ زندگی بشر است. این شریعت است که باید با تمامی قوا علیه آن شورید و ریشه آن را از جای کند. آنان که زمین و آسمان را از خطر «اسلام سیاسی» به هم دوخته اند و ریشه هر

نکبت، ادبار، گرسنگی، فقر، جنگ و کشتار را به این اختاپوس می دوزند، حتی در مورد دین ستیزی خود نیز عمیقا دروغ می گویند، فریب به هم می بافند، دکانداری شیادانه می کنند، آنها مطلقا منتقد ریشه کاو مذهب نیستند، از «اسلام سیاسی» با نیرنگ و ترفند سخن می رانند تا به توده وسیع کارگر آدرس دروغین و گمراه ساز دهند. کارگران را در تاریکی زار مذهب ستیزی توخالی اصلاح طلبانه بی فرجام سرگردان سازند و با این کار، آنان را از نقد ریشه ای و رادیکال انجماد، انحلال، اضمحلال، کفن و دفن در پرستش مؤمنانه، زاهدانه، عارفانه، بنده وار خدای سرمایه، دیانت خرید و فروش نیروی کار، شریعت کار مزدگیری، آیین همیشه کارگر ماندن، فقه برده مزدی زیستن، باز دارند. تاجر، ادغام فسیل وارگی ما در این دین و شریعت و مسلک تا جائی پیش رفته است که مطلقا به خود اجازه نمی دهیم برای یک بار هم که شده از خود، از همزنجیران خود، از توده وسیع طبقه خود سؤال کنیم که چرا باید کل زندگی خود و نسلهای پی در پی طبقه خود را به فروش نیروی کار، به کارگر بودن ببایزیم؟!، این آویختن را شریعت منجمد سازیم، انسان که هیچ گاه، در هیچ شرائطی، در هیچ دوره ای مطلقا سراغ سرنوشت، کار تولید و حاصل کار خویش را نگیریم!! کارگران ذوب آهن مثل چند ده میلیون کارگر دیگر، شاغل یا بیکار، در جهنم گند و خون و توحش سرمایه داری ایران، مثل چند میلیارد کارگر همزنجیر خویش در سراسر جهان زیر فشار تنگناها، مشکلات، دردها و رنجهای دامنگیر دست به اعتراض می زنند. در این اعتراض اصل کارگر ماندن، برای همیشه و همه نسلها کارگر زیستن، برده مزدی صاحبان سرمایه ماندن محرزترین، محکم ترین، بدیهی ترین، مقبول ترین و مقدرترین اصل زندگی آنان است. اگر حرفی هست که هست از اینجا به بعد آغاز می گردد و شروع به نجوا می کند، جنس حرف آنست که بسیار خوب! کارگر بودن، استثمار شدن، برده سرمایه دار بودن حق است!، تا قیامت هم حق است!، هیچ نقدی بر آن نیست!، هیچ اعتراضی علیه آن نیست!، اما مشکل اینجا است که زندگی ما هم نمی چرخد، گرسنگی آزارمان می دهد، نداشتن بهای دارو و ویزیت دکتر ما را تهدید به مرگ می کند، هزینه ایاب و ذهاب نداریم، از عهده پرداخت اجاره بهای خانه و مخارج ماهانه آب و برق و شهریه فرزندان دانش آموز یا دانشجو بر نمی آیم. پول پوشاک و سایر مایحتاج را نداریم، معضل فقط اینها است و ما دست به اعتصاب زده ایم تا سرمایه داران، دولت سرمایه، پاسداران، متولیان، حکام سرمایه داری برای رفع این مشکلات ما چاره ای اندیشند!!، خود ما برای این کار چند پیشنهاد داریم!!.. طرح طبقه بندی مشاغل اجرا گردد!!.. مزدهای ما کمتر از پولادگران دیگر نباشد!!، دستمزدهای روزمان به نرخ تورم قفل شود!!، حق تشکیل اتحادیه هم به ما تفویض گردد!! کارگران به گاه طرح این خواست ها حتی حاضر به لحظه ای تأمل پیرامون ابعاد تأثیر این مطالبات بر زندگی خویش هم نیستند، چرا؟ به این دلیل که عزیمت از کارگر ماندن و قفل شدن زندگی به فروشنده نیروی کار بودن برای آنها استوارترین ایمان، آهنین ترین مذهب و جاودانه ترین شریعت است. در سیطره سیاه استیلای این دیانت و آیین دیگر به خود اجازه نمی دهند از خویش بپرسند که مگر قفل زدن مزدها به «نرخ تورم» از دیرباز تا امروز حتی دانه خردلی از فقر و فاقه مرگ آور آنها کاسته است که باز هم با کوبیدن بر طبل تحقق آن انتظار اعجاز دارند؟! مگر طرح طبقه بندی مشاغل در قلمروهائی که لباس اجرا پوشیده است چه خاکی بر سر مشمولانش بیخته است که آنان اجرایش را طلوع سپیده دمان بی نیازی و غنای ایدال زندگی می بینند؟! مگر پولادگران حوزه های دیگر با مزد روز خویش در کدامین دریای رفاه، مکنت، وفور، استغنا غوطه می خورند که آنها دریافت معادل آن را قله آرزوی خود ساخته اند؟! و از همه اینها چندان آرتتر و ابتذال آمیزتر اینکه مگر کفن و دفن قدرت پیکار خود در گورستان تیره و تاری به نام ایدیه کارگری، همان امامزاده ای که فلسفه وجود و موضوعیتش فریب کارگران، بیرون راندن جنبش کارگری از میدان مبارزه طبقاتی، شراکت مؤثر در استثمار توده کارگر و جزء لاینجزائی از ماشین قهر و قدرت سرمایه علیه طبقه کارگر است، چنین هیولائی قرار است کدامین دروازه پیروزی را بر روی آنان بگشاید؟! کارگران ذوب آهن و کل

همزنجیران آنها در ایران و جهان، اگر با سر هشیار و بیدار، غرق این پرسش ها می شدند، ولو نه کافی اما قطعاً بارز در می یافتند که پاسخ ها همه منفی، خلاف تصورات، توهمات، پندارهای پوشالی و بی بنیاد روز آنان است. به وضوح می دیدند که آویختن زندگی خود به این خواست ها و به نوع مبارزه تا کنونی متناظر با نیاز تحقق آنها، نه فقط گشایشگر کلاف کور و سردرگم فقر، گرسنگی، فلاکت، زبونی، گورخوابی، حقارت، ستمکشی، بی حقوقی و ساقط بودنشان از هستی نیست که فقط و فقط تشدیدگر و انفجارآمیزکننده این فاجعه ها، سیه روزی ها است. اما کارگران به سادگی حاضر به تعمق این واقعیت نیستند، زیرا شریعت سرمایه، دیانت کار مزدی، فقه فروشندگی نیروی کار، خارج فقه سرمایه داری آنان را آنچنان در خود سنگ، فسیل، متحجر و منجمد ساخته است که امتناع از دخیل بندی به قدرت قاهر سرمایه و تمرد از آویختن زندگی به مطالبات و خواسته های همساز با استیلا، تسلط، جاودانگی و قداست سرمایه داری را ذنب لایغفر می دانند، کفر می پندارند، الحاد و زندقه به حساب می آورند. شریعت سرمایه، شعور و اراده و قدرت تشخیص آنان را به خود زنجیر کرده است، قفل زده است، باور به ضرورت جست و جو از سرنوشت کار و تولید را در لیست محرمات و منکراتشان قرار داده است، اندیشیدن به اینکه چه تولید کرده اند، کدامین کهکشان سرمایه ها و ثروت ها را آفریده اند، بر سر این تولیدات و آفریده ها چه رفته است، چگونه و در کدامین فرایند، سرمایه وحوش سرمایه دار گردیده است، با عبور از کدام فراز و فرودها به دولت، قانون، نظم، حقوق، مدنیت، ارزش های اجتماعی، فرهنگ، اخلاق و سایر اجزاء ساختار نظم سرمایه تبدیل شده است، همه و همه را مهر حرام، گناه، امور مستوجب عقوبت کوبیده است. به همین اطلاعیه مورد بحث نظر اندازید. چندین هزار کارگر ذوب آهن در این اطلاعیه، از یمین و یسار، بالا و پائین به «قانون» می آویزند. کل خواسته های خود را «قانونی» و کل واکنش های سرمایه داران را «غیرقانونی» می خوانند!! تحجر دینی مخوفی که از جنس وحشتناک ترین نوع سنگواره شدن ها و مسخ گردیدن های مذهبی است. آنچه در اینجا به طور کامل غائب و زایل است شعور آزاد و اندیشه خلاق و جستجوگر کارگری است و آنچه این شعور را در گرد و خاک و مه آلودگی متراکم نفوذناپذیر خود به بند کشیده و از این جستجو باز می دارد، اعتقاد محکم، مؤمنانه، زاهدانه، دینمدارانه، مذهبی، منتشرعانه، به قداست سرمایه و قوانین مصوبه یا آیات نازله آن است. سرمایه تاریخا و از زمان ظهور خود به بعد، زیر رگبار اعتراض کارگران بوده است و برای مهار، تضعیف، تخریب، به شکست کشاندن، منحرف کردن، به باتلاق راندن همین اعتراضات دست به سنگرسازی «قانونی» زده است، در صورت لزوم، با رجوع به آرایش قوای روز و محاسبه تمامی مؤلفه ها وارد داد و ستد گردیده است، هزینه های حقیر را تن داده است و در قبال آن امتیازات عظیم گرفته است، امتیازاتی که اساس، خصلت و خاصیت آنها، ایمان استوار به آویختن حاجات یا همان مطالبات خود به دار بخشایش، آمرزش، رحم، کرامت و عزت بخشی سرمایه داری بوده است. سرمایه نام این ایمان، باور، تعبد، تعهد، تکلیف را قانونگرایی و پای بندی به قوانین نهاده است. قوانینی که همان اصول، احکام، محرمات، واجبات و مستحبات شریعت سرمایه اند. کارگران ذوب آهن در اطلاعیه خود سرسختانه و آهنین عزم اصرار دارند که آنها این شریعت را به تمام و کمال رعایت نموده اند و بالعکس سرمایه داران هستند که به احکام و اصول و آیات خود پای بند نیستند!! طنز تلخ تاریخ است که این عزیزان همزنجیر بخش در دل همین ایمان آهنین به برده مزدی ماندن، بخش پایانی اطلاعیه خود را به خط و نشان کشیدن، «قدرت نمائی»!! یا دقیق تر بگوئیم «خالی بندی» ها و منم، منم باقیهای توخالی هم اختصاص می دهند. «ما را وادار نکنید، تا قدرت خود را در ابعاد بزرگتر، و در سطوح بالاتر به شما نشان دهیم»!!، «فراموش نکنید که چرخ صنعت با دستان ما می چرخد و با دستان ما نیز می تواند متوقف گردد»، «شمارش معکوس آغاز شده است»!! شکی نیست که چرخ تولید و صنعت به دست شما می چرخد، به دست شما هم می تواند از چرخش باز ماند، این شما هستید که سرمایه را می آفرینید و توان نابودسازی کامل سرمایه داری از خطه تاریخ و از پهنه هستی بشر را

دارید، اما کل بحث بر سر این است که شما با این قدرت، این ظرفیت لایزال، پرشکوه، هستی بخش، رهائی آفرین و تاریخساز خویش چه کرده اید؟؟!! چه شناختی از آن دارید؟! چگونه، در کجا آن را به کار گرفته اید؟ با کدام هدف، برای تحقق کدام تغییرات آن را مصرف نموده اید؟! علیه کدام طبقه، به نفع کدام طبقه، در چه سطح با کدام نقشه، بر پایه کدام اراده و انتظار، آن را اعمال کرده اید؟؟!! پرسش ها در این گذر زنجیروارند و پاسخ کل آنها سوای تلنبار هر چه انبوه تر مه آلودگی ها، فاجعه ها، گمراهه رفتن ها هیچ چیز دیگر نیست. به همین لیست مطالبات خود نگاه کنید. بند چهارم آن استدعای حق تشکیل اتحادیه است!! طرح این تقاضا نشان چیست؟ شما به هر حال شماری از توده های طبقه کارگر ایران هستید. طبقه ای که از صد سال پیش تا امروز به طور نسبی، بیشترین شمار اعتصابات کارگری دنیا را به نمایش نهاده است. شورش های عظیم را پشت سر نهاده است، به جسورانه ترین و شجاعانه ترین خیزش ها دست یازیده است، قیام ها کرده است و یک بار نیز ماشین قهر، قدرت و دیکتاتوری اختاپوسی یکی از درنده ترین و جنایتکارترین رژیم های تاریخ سرمایه داری را در هم شکسته است. طبقه دارنده این کارنامه در طول این صد و چند سال هیچ دکه اتحادیه ای نداشته است. در هیچ کدام این میداناری ها و نمایش قدرتها خود را نیازمند امامزاده سندیکا و اسقف نشین اتحادیه ندیده است. رادیکال، سرمایه ستیز و با سر آگاه طبقاتی وارد میدان نگردیده است اما نقش بازی و اعمال قدرت را هم به داشتن ساز و برگهای کلیسائی آویزان به نظم سرمایه و منحل در ساختار قدرت سرمایه داری قفل ندیده است و حال شما صد و چند سال بعد از شروع و ادامه و گسترش و فراز و فرود این رخدادها از وحوش سرمایه داری خواهید تا حق تشکیل سندیکا را برای شما به رسمیت بشناسد!! تاریخ اتحادیه های کارگری در سراسر دنیا در طول دو قرن اخیر، در بهترین حالت، در موفق ترین میداناری ها، تاریخ نقش بازی یک نهاد رسمی مدنی سرمایه داری با رسالت خارج سازی کامل طبقه کارگر از ریل پیکار طبقاتی ضد سرمایه داری و مسخ و منجمد و سنگواره سازی جنبش کارگری در این یا آن الگوی نظم، حاکمیت و بقای بردگی مزدی است. اتحادیه هیچ رسالت دیگری نداشته و هیچ نقشی جز این بازی نکرده است. غول آساترین اتحادیه های کارگری کشورهای غربی در زمره مالکان قاهر و نیرومند بخشی از سرمایه جهانی هستند و در سراسر جهان در شراکت مستقیم با غول های عظیم الجثه مالی و صنعتی مشغول استثمار هر چه وحشیانه توده های کارگر می باشند، در امریکای شمالی و ممالک امریکای لاتین نقش هیژم بیار، عمله و پاکار کثیف کودتاپردازی های امپریالیستی بورژوازی درنده امریکا را بازی نموده اند، در هیچ کجا هیچ گامی به نفع توده کارگر برنداشته اند و حال شما از دولت سرمایه داری و مالکان مجتمع نوب آهن استدعا دارید که عنایت فرموده و به شما اجازه دهند تا دست به تأسیس اتحادیه زنید!! به پرسش اساسی اخیر خود باز گردیم. از طرح عبارت «فراموش نکنید که چرخ صنعت با دستان ما می چرخد و با دستان ما می تواند متوقف گردد» منظورتان چیست؟ دنبال گورستانی می گردید تا این قدرت تاریخساز رهائی آفرین را در آن، در آستانه عبودیت سرمایه داری دفن کنید و رسم پای بندی مؤمنانه، زاهدانه، عارفانه به شریعت مقدس سرمایه و دیانت بسیار منزله سرمایه داری را به حد کمال برسانید؟؟!!

قدرت طبقاتی شما قطعاً، می تواند و از این سرشت برخوردار است که فوق همه قدرت ها وارد میدان گردد، سرنوشت تاریخ و زندگی بشر را رقم زند، طومار حیات سرمایه داری و وجود استثمار، طبقات، دولت، جامعه طبقاتی را برای همیشه در هم کوبد، جهانی تازه عاری از هر گونه فقر، گرسنگی، فلاکت، آوارگی، حقارت و ذلت آفریند، جهان رفاه و بی نیازی و همپیوندی انسانی، جهان زلال ترین برابری ها، سره ترین آزادی ها، جهانی که در آن انسان از سیطره هر قید حتی قید کار کردن رها خواهد بود، شما این قدرت را به متعالی ترین و سرکش ترین شکلی دارا هستید اما بحث بر سر داشتن، نداشتن، تفاخر و بالیدن به آن نیست، پای چگونگی کاربرد و شناخت و اعمال و نتیجه بخشی این قدرت در میان است. اینجا است که شما بدترین و سیاه ترین کارنامه ها را دارید، به هیچ میزان آن را نشناخته اید، در هیچ کجا

علیه اساس موجودیت سرمایه داری به صف نکرده اید، آن را علیه سرمایه اعمال ننموده اید، از نمایش آگاه و پراکسیس آن به مثابه سلاح رهائی بهره نچسته اید. کاملاً برعکس آن را به نفع سرمایه غلاف کرده اید، وحشتناک تر اینکه آن را به دار قدرت سرمایه آویخته اید و عملاً قدرت طبقه سرمایه دار، نظام سرمایه داری، دولت و ماشین نظم سرمایه، علیه خود، علیه طبقه خود ساخته اید!! وضعیت روز شما و چند میلیارد کارگر روز دنیا دقیقاً حاصل قهری این پیشینه، این برهوت پیمائی فرساینده و کاهنده است. فقر و حقارت و اسارت و فلاکت و فرماندگی روز شما مولود فرار از شناخت ژرف این قدرت، به کارگرفتن آگاهانه این قدرت، سازمانیابی سراسری شورائی این قدرت و اعمال آن علیه شالوده هستی سرمایه و لحظه، لحظه حیات سرمایه داری است. شما همیشه و همه جا از کارگر ماندن و نه پاره کردن بندهای بردگی مزدی، از همیشه فروشنده نیروی کار زیستن و نه گسستن زنجیر کار مزدی، از حقانیت استثمار شدن و نه نقد رادیکال استثمار، از اصالت جدائی خود از کار خویش و نه تدارک تسلط بر سرنوشت کار و تولید خود، از ماندگاری اختاپوس سرمایه داری و نه مبارزه برای نابودی این نظام، عزیمت نموده اید و همین عزیمت، انگاره، جهتگیری، افق زیست را مذهب پولادین، دیانت آهنین، شریعت مقدس و مذهب جاوید خود ساخته اید. برای تغییر وضعیت دامنگیر هیچ چاره ای نیست سواى آنکه بنیاد این آیین، شریعت، مذهب، دیانت را در هم ریخت و این متضمن آنست که باید آماده مبارزه طبقاتی، کارزار راستین ضد بردگی مزدی شد.

یک نکته اظہر من الشمس است، به محض سخن از مبارزه ضد سرمایه داری، بلادرنگ همه آژیرهای عالم به صدا در می آید. منظور آژیرهای خطر همیشگی، سرشتی، رسمی و همه جا در حال غرش دولت های سرمایه داری نیست. این آژیرها همراه با عروج ارتش و پلیس و قوای قهر و سرکوب سرمایه در زمره مفروضات است و برای همه ما به اندازه کافی آشنا می باشد، سخن نه از این آژیرها، بلکه از طغیانی است که «فعالان جنبش کارگری»!!، غالب آنانی که بیرق رهائی کارگران بردوش دارند!! پروفیسورهای عالی مقام، صدرنشینان احزاب دارای پسوندهای طویل کارگری، منجیگری، متولیان سازمان ها، تفنگچیان اتحادیه سالار، این طیف وسیع نیروها که با تمامی قوا علیه هر نجوای ضد سرمایه داری وارد میدان بوده و می گردند. از منظر این جماعت میلیونی بین المللی، هر تلاش برای تحرک، همراهی، همپیوندی توده کارگر در خارج از مدار مین گذاری شده قانون، نظم، شریعت سرمایه، یا بیرون از ارض مقدس سرنگونی طلبی توخالی فراطبقاتی سرمایه آویز است، محکوم به خوردن مهر خیالبافی، اتوپی پردازی، دیوانگی و عقل باختگی است!! اما مبارزه ضد سرمایه داری هیچ جادو و جنبل، نقش بازی اهورائی، معراج روحانی، همجواری با امشاسپندان، اعجاز عبور قدیسان از آتش، در نداشتن پاشیه آشیل ها توسط اسوه ها، شمشیر کشیدن در رکاب افاضل، اکابر، شایستگان و برگزیدگان نیست. این مبارزه جبر قهری زندگی کارگران، است. با پیدایش همزمان ما و سرمایه، میان ما و سرمایه داران، میان طبقه ما و طبقه سرمایه دار آغاز گردیده است. بحث بر سر خلق، شروع، کلید زدن این کارزار نیست. سخن از پایان دادن به عزیمت از کارگر ماندن در فرایند این پیکار، گذاشتن نقطه ختم بر عزیمت از همیشه برده مزدی زیستن، پایان دادن به مبارزه محصور، مهجور، محبوس، مقهور، پنجاه نفری، صد نفری، چند صد نفری در این یا آن مرکز کار و فرار از هر میزان همپیوندی، همزمی، همسنگری با چند ده میلیون همزنجر، جمع کردن بساط آویزان سازی زندگی به طرح حاجات، مطالبات، در پیشگاه قدرت سرمایه داران، منطوقی کردن طومار قانونگرایی یا آویختن به قانون و قرار و نظم و دولت و نهادهای حکمرانی سرمایه است، سخن از عروج متحد به مثابه یک طبقه، تلاش برای ارتقاء به یک قدرت سازمان یافته سراسری شورائی ضد بردگی مزدی، سخن از صدور کیفرخواستی شفاف و کوبنده علیه سرمایه و تدارک فعال، آگاه، عظیم و گسترده برای تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش است. سخن بر سر آن است که به جای حاجت خواهی از کارفرمایان، دخیل بندی به سرمایه داران، توسل به قانون سرمایه، نذر و نیاز در بارگاه

بخشایش دولت سرمایه داری، به جای آنها فقط به قدرت شورائی پیکار خویش اتکاء کنیم، یکصدا و یکپارچه، متحد و با اراده راسخ جمعی، اعلام داریم که خواستار پایان دادن به سرمایه شدن حاصل کار و تولید خود می باشیم، خواستار اختصاص کل آفریده های کار و تولید خود به رفاه، بی نیازی، رشد آزاد، تعالی بی انتهای آسایش، سلامت فیزیکی، رشد بی مهار فکری و فرهنگی و آموزشی خود هستیم. سخن این است که در گام نخستین این پیکار اعلام داریم که غذا و پوشاک، مسکن، دارو و درمان، بهداشت، آموزش در همه سطوح از مهد کودک تا آخرین مراحل دانشگاهی، آب، برق، گاز، وسائل خانه، کل مایحتاج معیشتی، رفاهی باید از سیطره داد و ستد کالائی، پولی سرمایه داری خارج گردد، دولت بالای سر به طور کامل باید برچیده شود، کار خانگی زنان محو باید گردد، هر شکل وابستگی اقتصادی زنان به همسران و اولاد به والدین باید ملغی شود، هیچ اثری از پدیده شومی به نام کار کودک بر جای نماند. در این گذر و برای برداشتن این گام باید بیلان سالانه کار و تولید خود، سیاهه تولیدات دو تریلیون دلاری طبقه خویش در سال را بسان پتکی نیرومند بر سر طبقه سرمایه دار و دولتش فرو کوبیم، فریاد زنیم که خواهان سرشکن شدن کل این تولیدات و محصولات به شریان زندگی، رفاه، آسایش، رشد آزاد انسانی خود هستیم. فریاد زنیم که از همیشه کارگر ماندن عزیمت نمی کنیم، مبارزه در هیأت محصورین، محبوسین مراکز کار را کنار می نهیم، یک قدرت واحد طبقاتی می شویم، یک قدرت سراسری شورائی ضد کار مزدی، با این قدرت وارد میدان جنگ با سرمایه و سرمایه داری می گردیم. وارد یک جنگ واقعی بر سر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود می شویم. از دیرباز تا امروز، در طول قرن بیستم و بعد، احزاب، افراد، گروهها، جمعیت ها، زیر پرچمهای مختلف، از جمله بیرق «رهائی پرولتاریا»!!! به ما هشدار داده اند که از شروع جنگ با این راهبرد، دورنما، تاکتیک، نقشه عمل بپرهیزیم!!، از ورود به کارزاری با این اوصاف دوری جوئیم!! هشدار داده اند که ما توده کارگر به اعتبار خویش چیزی نیستیم!! مثنی همج الرعاع می باشیم که فقط شایسته عملگی تسویه حسابهای اپوزیسیون نشینان با رقبای حاکم و پیاده نظامی ارتش آنان در جنگ تسخیر قدرت هستیم. خودمان به عنوان طبقه کارگر، طبقه خالق کل سرمایه ها، ثروتها، مکتب ها، قدرت ها هیچ چیز نخواهیم بود!!، باید مطیع حزب، اتحادیه، فرقه و مسلک آنها باشیم. برای دنیای خود به همیشه کارگر ماندن آویزیم، به مزدبگیری و قفل زدن مردها به نرخ تورم دخیل بندیم، خواهان سرنگونی حاکمان روز و عروج اپوزیسیون به اریکه قدرت شویم، نسخه نجات آنها برای ما این بوده است!! و ما هر چه بیشتر این کارها را انجام داده ایم، سهمگین تر و دهشتناک تر در شکست، سرخوردگی، گرسنگی، فلاکت، فرودستی، ستمکشی، بی حقوقی فرو رفته ایم. پایه های قدرت سرمایه داری مستحکمتر شده است و ما فاجعه بارتر از پیش سقوط کرده ایم. تمامی درسهای تاریخ، کل تجارب کارزار طبقاتی، همه حقایق جهان موجود، هر کالبدشکافی رادیکال آنچه بر سرمان رفته است، همگی در شعور ما آژیر می کشند که وقت خانه تکانی بنیادی است. ما دهها میلیون نفوس طبقه کارگر ایران باید زنجیر همیشه کارگر بودن، همیشه برده مزدی زیستن، قفل زدن زندگی به حاجت خواهی از سرمایه را از گردن خود برداریم. به مثابه یک طبقه با قدرت سازمان یافته شورائی، سراسری ضد سرمایه داری وارد میدان شویم. از نقطه صفر، از وضعیت حاضر حرکت کنیم و برای برپائی این قدرت به همه تلاش ها، تقلاها، مبارزات دست یازیم. ما باید یک جنبش متحد، متشکل، سراسری، شورائی ضد سرمایه داری گردیم، جنبشی قاهر، آگاه، قادر، دارای راهبرد و نقشه راه، زنده، بالنده که بر سر بود و نبود سرمایه داری با وحوش سرمایه دار و دولت سرمایه و نظام بردگی مزدی جنگ کند. هیچ راه دیگری برای بقای شرافتمندانه وجود ندارد، این تنها راه است. تاریخ با ما است. پیروزی می تواند و باید از آن ما باشد، بیرق این پیکار را برافرازیم. بیرقی که جنگ در کنارش تجلی خیزش شکوهمند ما برای رهائی واقعی انسان است.